

فصل نخست

در باب پیش‌داوری‌های فیلسوفان

۱

خواستِ حقیقت که هنوز هم ما را به برخی بی‌پروایی‌ها خواهد کشاند، همان حقیقت‌گونگی پرآوازه که تاکنون فیلسوفان با احترام از آن سخن رانده‌اند، همین خواست حقیقت‌پرسش‌های بسیاری را پیش روی ما نهاده است! عجب پرسش‌های شگفت‌انگیز، شرورانه و مشکوکی! این خود داستانی دیرینه دارد... و با این حال، آیا به نظر نمی‌رسد که هنوز آغاز نشده است؟ چه جای شگفتی است، اگر سرانجام ما بدگمان شویم، شکیبایی از دست دهیم و با ناشکیبایی از آن رو بگردانیم؟ از این ابوالهول، هنر پرسیدن را بیاموزیم؟ به‌راستی کیست که در این باره برای ما پرسش‌هایی را مطرح می‌کند؟ در وجود ما چیست که می‌خواهد «حقیقت» را بیابد؟ ... به‌واقع نیز ما

برای یافتن علت این خواست دیر زمانی درنگ کردیم تا آنکه در نهایت در برابر پرسشی اساسی‌تر به کلی باز ماندیم. ما جویای درک ارزش این خواست شدیم. به فرض که خواستار حقیقت باشیم، پس چرا به دنبال نا حقیقت نباشیم؟ نا اطمینانی؟ حتی نا آگاهی؟ ... به این سان مسأله‌ی ارزش حقیقت برای ما مطرح شد یا شاید هم خود ما بودیم که خویشتن را برایش مطرح کردیم؟ کدام یک از ما اُدیپوس و کدام یک ابوالهول است؟ به نظر می‌رسد که اینجا میعادگاه پرسش‌ها و پرسشوارها است. آیا باید در نهایت این فکر را بپذیریم که این مسأله هرگز مطرح نشده است و ما برای نخستین بار آن را دیده و به آن نگریسته‌ایم و دلیرانه به سراغش رفته‌ایم؟ زیرا دلیری نهفته در آن است و شاید هیچ دلاوری سترگ‌تر از آن نیست.

«چگونه ممکن است امری از متضاد خود پدید آید؟ برای نمونه حقیقت از خطا؟ یا خواستِ حقیقت از خواست فریب؟ یا ایثارگری از خودخواهی؟ یا آن نگاه گرم و فروزنده‌ی فرزانه از خواهش نفس؟ پیدایش چنین اموری ناممکن است و آن کس که رویای آن را ببیند، دیوانه و شروری بیش نیست، زیرا ارزشمندترین امور بی‌تردید سرمنشأیی خاص خود دارد و نمی‌توان از این عالم حقیر، فانی، فریبا و فریبنده، از این پریشان‌سرای جنون و آز به آن‌ها رسید! بلکه باید اساس وجود آن‌ها را بیشتر در دامن هستی، در وجود آن لایزال، آن خدای پنهان از نظرها و «شیء فی نفسه» دانست و نه جای دیگر!» - این شیوه‌ی سنجش ارزش‌ها پیوسته بنیان و اساس استدلال‌های منطقی آنان است و بر پایه‌ی همین «باور»، آنان برای «آگاهی» از امری می‌کوشند تا در نهایت پایکوبان و دست‌افشان نام «حقیقت» را بر آن بنهند. باور اساسی پیروان متافیزیک، باور به

تضاد ارزش‌هاست. حتی به ذهن محتاط‌ترین آنان نیز نرسیده است که در آستانهی ورود به این بحث، یعنی در ضروری‌ترین زمان ممکن، لحظه‌ای شک به دل راه دهد، هرچند روزگاری خویشان را به این دلیل می‌ستودند که گفته بودند: «به همه چیز باید شک کرد.» باید شک کرد، نخست به این موضوع که اصلاً تضادی وجود دارد یا خیر؛ دوم، به آن ارزشگذاری‌های عامیانه و تضاد ارزش‌ها که پیروان متافیزیک بر آن مهر مالکیت خویش را زده‌اند که شاید سنجش‌گری‌هایی ظاهری، چشم‌اندازهایی گذرا و یا شاید از زاویه‌ای باشد که از پایین به او نگریسته‌اند، به اصطلاح معمول بین نقاشان از چشم‌انداز فرودست؟ به‌رغم تمام ارزش‌هایی که برای امر حقیقی، حقیقت‌گونه و ایثارگرانه وجود دارد، ممکن است که ناگزیر نمود، خواستِ فریب، سودجویی و آز را ارزشی والاتر و اساسی‌تر از زندگی دانسته باشند. حتی ممکن بوده است، آنچه سبب ارزش آن امور نیک

و گرامی می‌شود، همان امور پلید، به‌ظاهر متضاد
به شیوه‌ای درهم‌تنیده، همبسته، پیوسته، سرشته و
شاید دارای ماهیتی یکسان باشد. شاید!... اما
کیست که به خواست خویش، به این شایدها و
تردیدهای خطرناک بیندیشد! برای این کار ناگزیر
باید منتظر ورودِ گونه‌ای جدید از فیلسوفان بود که
سلیقه و گرایشی متفاوت با گذشتگان دارند، یعنی
همان فیلسوفان شایدهای خطرناک در درک هر
امری. با نهایت جدیت می‌گوییم: من ظهور این
فیلسوفان جدید را می‌بینم.

۳

پس از آنکه دیرزمانی به کفایت از مقصد و مقصود
پنهان فیلسوفان و رفتارشان آگاه شدم، به خود
می‌گوییم: بیشترین بخش این اندیشه‌های آگاهانه
و به‌خصوص اندیشه‌ی فلسفی، ناشی از
فعالیت‌های غریزی است. از این رو ناگزیریم این
امور را درست همچون وراثت و «فطرت» به
گونه‌ای دیگر بیاموزیم. همان گونه که زایش در